مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

تلقی ادیبان معاصر از مفهوم کنایه در ساحت کاربردی آن
(گرایش به مفهوم پیشاجرجانی کنایه نزد ادیبان پسامشروطه)

مصطفی میردار رضایی*

چکیده

تعاریف مختلف و گاه متناقضی در کتاب‌های بلاغی برای تبیین صنعت کنایه ذکر شده است که با بررسی و دسته‌بندی آنها می‌توان دو مفهوم کلی برای این شگرد در نظر گرفت: در تعریف نخست، که به دورهٔ پیش از جرجانی اختصاص دارد، کنایه عبارت است از «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی». دراین‌معنی، کنایه با دیگر شگردهای بلاغی (نظیر مجاز، تشبیه، استعاره، توریه و...) درمی‌آمیزد و حدود و ثغور مشخصی ندارد. در مفهوم دیگر کنایه، که با جرجانی شروع می‌شود، کنایه صناعتی ساختارمند و منفک از دیگر شگردهاست. در این تعریف، کنایه صرفاً به‌معنی «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» نیست، بلکه چارچوب مشخصی دارد و آن «ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم» است. پس، اگر سخنی حتی پوشیده ذکر شده باشد، اما عنصر «لازم و ملزوم» در آن رعایت نشده باشد، در تعریف‌های پس از جرجانی کنایه محسوب نمی‌شود. در پژوهش حاضر، با شیوهٔ توصیفی‌ـتحلیلی و با بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای، ضمن واکاوی دو مفهوم مزبور از کنایه (پیش و پس از جرجانی)، تلقی ادبای اخیر از مفهوم این صناعت در مقام عمل و ساحت کاربردی آن بررسی شده است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که بیشتر پژوهشگران اخیر در بحث کنایه به مفهومی گرایش دارند که پیش از جرجانی متداول بوده است.

کلیدواژه‌ها: شگردهای بلاغی، کنایه، لازم و ملزوم، جرجانی.

* دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران mostafamirdar@yahoo.com

CC BY NC

تاریخ دریافت:۱۴۰۰/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱۵

فصلنامهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱۲، شمارهٔ ۳ (پیاپی ۲۱)، پاییز ۱۴۰۰، ۱۴۷-۱۶۹

Contemplation of contemporary literature from the concept of irony in its practical field (Tendency to the concept of pre-revolutionary irony in post-constitutional literature)

Mostafa Mirdar Rezaei*

Abstract

Different and sometimes contradictory definitions are mentioned in rhetorical books to explain the irony industry - which by examining and classifying them, two general concepts can be considered for this technique: in the first definition, which belongs to the pre-Jorjani period, The irony is "to cover the speech and leave the meaning". In this sense, irony is mixed with other rhetorical techniques (such as permissible, simile, metaphor, theory, etc.) and has no definite limits. In another sense, irony, which begins with Jorjani, is a structured and ironic industrial allusion to other techniques. In this definition, irony does not simply mean "covered with speech and leaving out the meaning", but has a specific framework and it is "necessary mention and necessary will". Therefore, if a word is mentioned even covertly, but the element of "necessary" is not observed in it, it is not considered an irony in post-Jorjani definitions. In the present study, by descriptive-analytical method and using library tools, while analyzing the two concepts of irony (before and after Jorjani), the recent literature (post-constitutional) perception of the concept of this industry in practice and its field of application Investigated. The results of this study show that most recent researchers in the discussion of irony have a tendency to a concept that was common before Jorjani.

Keywords: Rhetorical tricks, irony, necessary and necessary, Jorjani.

* PhD gratuated in Persian Language and Literature, University of Mazandaran, *mostafamirdar@yahoo.com*

۱. مقدمه و بیان مسئله

با تأمل در کتاب‌های بلاغی روشن می‌شود که تعاریف مختلف و گاه مُتخالفی دربارهٔ شگرد کنایه وجود دارد که ساحت این صناعت را آشفته کرده است. میزان تنوع و پریشانی مفاهیم این حوزه تا اندازه‌ای است که به‌سادگی می‌توان دیگر شگردهای ادبی (چون تشبیه، استعاره، مجاز، توریه و...) را در دل آن جا داد؛ ازاین‌رو، اگر پژوهشگری شگردهای غیرکنایی را در زمرهٔ این صناعت به‌حساب آورد توجیه‌پذیر است. البته، ادیبان در مقام نظر برای این شگرد چارچوب و ساختار مشخصی قائل شده‌اند، اما در مقام عمل و در جایگاه بررسی کاربردی همان چارچوب نیز رعایت نمی‌شود. فراگیری این امر تا حدی است که حتی در مثال‌های بلاغی نیز با این پدیده مواجه می‌شویم؛ برای نمونه، تقوی در *هنجار گفتار*، که در فن معانی، بیان و بدیع فارسی نوشته شده است، به‌تبعیت از جرجانی و پیروانش، چارچوبی برای کنایه در نظر گرفته و در تعریفی مختصر نوشته است: «[کنایه] ذکر لازم است و ارادهٔ ملزوم و یا عکس آن» (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۹۹) و به‌سرعت به‌سراغ اقسام آن رفته است، اما در مقام عمل و ذکر شواهد، نمونه‌ای که برای «کنایهٔ قریب» آورده، به‌لحاظ دانش بیان، استعاره است نه کنایه:

**از آن آتش که آن دود تهی است		چراغ آگهان را آگهی است**

تقوی در توضیح این بیت می‌نویسد: «چراغ آگهان» **کنایه** از پیغمبر آخرالزمان است صلی‌الله علیه و آله (همان، ۲۰۰)، درحالی‌که این ترکیب استعاره است نه کنایه.

منصور ثروت هنگام تعریف کنایه در *غیاث‌اللغات* (رامپوری، ۱۳۶۳) می‌نویسد: «کنایت پوشیده‌سخن‌گفتن و سخن پوشیده است و به‌اصطلاح چیزی را به چیزی در ذهن تشبیه‌کردن، مشبه را حذف و مشبه‌به را مذکورساختن». همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این تعریف مختص استعاره است نه کنایه. مثالی هم که ایشان برای تعریف خود آورده‌اند، به صناعت استعاره مربوط است (لؤلؤ استعاره از اشک، نرگس استعاره از چشم، گل استعاره از رخسار و...):

**لؤلؤ از نرگس فروبارید و گل را آب داد		وز تگرگ روح‌پرور مالش عنّاب داد**

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۰۵)

به‌هرترتیب، شگرد کنایه در سیر تاریخی تعاریف متفاوتی یافته و همین سبب شده است که ادیبان معاصر هنگام بررسی این عنصر بیانی، خاصه در مقام عمل و ساحت کاربرد، آن را با استعاره درآمیزند. در مثال‌هایی که در ادامه (در متن اصلی مقاله) ارائه می‌شود، نمونه‌های

دیگری از این خلط مبحث ذکر خواهد شد. البته، گفته شد که بخشی از این موضوع ازجهت ماهیت و تعاریف متفاوت خود کنایه است، اما باید توجه داشت که این چندمعنایی، از نگاه جرجانی و بلاغیون پس از او، به‌معنای فقدان چارچوب و محدودهٔ معین این شگرد نیست، بلکه آنان ساختار و قلمرو مشخصی برای عناصر بلاغی، خاصه شگرد کنایه، در نظر گرفته‌اند. با این توضیح، در نوشتار حاضر که با شیوهٔ توصیفی‌ـتحلیلی و با بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای نوشته شده، کوشش شده است، ضمن نشان‌دادن سیر و دسته‌بندی مفهومی صناعت کنایه و تلقی ادیبان معاصر از مفهوم این صناعت در مقام عمل و ساحت کاربرد، سبب خلط مبحث (و کنایه‌شمردن ترکیباتی که اساساً کنایه نیستند) به‌نمایش گذاشته شود.

۱.۱. پیشینهٔ پژوهش

جستار حاضر به دو بخش تقسیم شده است؛ نخستین بخش به واکاوی تعاریفی اختصاص دارد که از شگرد کنایه در کتاب‌های بلاغی ارائه شده است و بخش دوم به تلقی ادیبان معاصر از مفهوم این صناعت در مقام عمل و ساحت کاربردی آن مربوط است.

در بخش نخست و ارائهٔ تعاریف کنایه در طول تاریخ، گذشته از برخی فرهنگ‌نامه‌ها و کتاب‌ها، چون *معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها* از احمد مطلوب (۱۴۱۴ ق)، که به سیر تاریخی کنایه توجه کرده‌اند، پژوهش‌های دیگری نیز انجام شده که به‌طور خاص می‌توان به مقالهٔ «کنایه، لغزان‌ترین موضوع در فن بیان» از حیدرعلی ده‌مرده و همکاران (۱۳۸۶) اشاره کرد. نویسندگان در این مقاله، با اشاره به آشفتگی و تاریکی مرز میان شگردهای کنایه، استعاره و مجاز در کتاب‌های بلاغت، تقسیم‌بندی جدیدی انجام داده و ساحت دانش بیان را به دو حوزهٔ حقیقت و مجاز تقلیل داده‌اند: تشبیه در دایرهٔ حقیقت و استعاره در حوزهٔ مجاز. کنایه در این تقسیم‌بندی در حوزه‌ای مشترک میان حقیقت و مجاز قرار می‌گیرد. تفاوت مقالهٔ حاضر با مقالهٔ پیش‌گفته در این است که این مطالعه از لحاظ مبانی به ساختار چهارگانهٔ سنت بلاغت وفادار می‌ماند. ضمن اینکه در مقالهٔ مذکور، مرز دقیق شگرد کنایه مشخص نمی‌شود و همان بلاتکلیفی سابق وجود دارد؛ زیرا همچنان‌که ذکر شد، نویسنده کنایه را در حوزه‌ای مشترک میان ساحت حقیقت و مجاز قرار داده است، درحالی‌که به واقع می‌توان با عنایت به داده‌های سنت بلاغت برای این شگرد حریمی مستقل متصور شد.

همچنین، عبدالقادر پریز در مقالهٔ «تطور تاریخی کنایه در ادب پارسی و عربی تا قرن هفتم هجری» (۱۳۸۷) کوشیده است مبدأ تاریخی کنایه را از دو منظر لغوی و اصطلاحی در ادب فارسی و عربی بررسی کند. به اذعان او، بلغای ادب فارسی در بررسی کنایه، متأخر و متأثر از ادبای عرب بوده‌اند و با وجود اینکه رادویانی در قرن پنجم هجری زیسته و کتاب معروف خود را نوشته، یا از آرای بلغای عرب یا فارس عربی‌نویس پیشین و حتی معاصر خود باخبر نبوده است، یا اگر هم مطلع بوده، توجه خاصی به کنایه نکرده و با آوردن صرفاً یک مثال از کنار آن گذشته است؛ درحالی‌که کنایه در ادب عرب در زمان او سیر تطور علمی و فنی خود را به‌دست عبدالقاهر جرجانی سپری می‌کرد. علمای بعد از رادویانی نیز یا به تقلید از ادبای عرب پرداخته‌اند، یا کتاب‌های آنهارا شرح و توضیح داده‌اند و بر گفتهٔ آنها چیزی نیفزوده و از آن چیزی نکاسته‌اند.

اما درخصوص بخش دوم این جستار، یعنی تلقی ادیبان معاصر از مفهوم کنایه در مقام عمل و ساحت کاربردی آن، تاکنون مطالعه‌ای صورت نگرفته است.

۲. بحث و بررسی

با درنگ در کتاب‌های بلاغی، در نگاه تاریخی و کلی، می‌توان دو دورهٔ زمانی و دو تعریف متفاوت از صناعت کنایه را از یکدیگر تفکیک کرد. حلقهٔ اتصالی که ازیک‌سو این دو دوره را به‌هم پیوند می‌دهد و ازدیگرسو، آنها را از هم جدا می‌کند، امام عبدالقاهر جرجانی است؛ دانشمندی که برای نخستین‌بار سازوکار علمی کنایه را مشخص و مرزهای علمی آن را تبیین کرد. در ادامه، نخست به واکاوی تعاریفی که از شگرد کنایه در کتاب‌های بلاغی ارائه شده است و نمایش سیر تاریخی آن پرداخته خواهد شد و در ادامه، تلقی ادیبان معاصر از مفهوم این صناعت در مقام عمل و ساحت کاربردی آن بررسی خواهد شد.

۲. ۱. سیر مفهوم کنایه در تاریخ ادبی

چنان‌که در ادامه مشاهده خواهد شد، تعاریف مختلف و گاه متناقضی در کتاب‌های بلاغی برای تبیین صناعت کنایه ذکر شده است که با تسامح می‌توان آن تعاریف و مفاهیم را در دو بخش و دوره جای داد: دورهٔ نخست که به پیش از امام جرجانی بازمی‌گردد و دورهٔ بعد به پس از او.

۲. ۱. ۱. مفهوم کنایه پیش از جرجانی

ظاهراً، نخستین تعریف درباب کنایه متعلق به خلیل‌بن‌احمد الفراهیدی (متوفای ۱۷۰ ق)، زبان‌شناس، فرهنگ‌نویس و عروض‌دان عربی، است که در *کتاب العین* (باب الکاف، ذیل واژهٔ «کنی») در توضیح کنایه می‌نویسد:

> **کنی**: کَنَی فلانٌ، یکنِی عن کذا، و عن اسمِ کذا إذا تَکَلّم بغیره ممّا یستَدَلّ به علیه، نحو الجِماع والغائط، والرَّفَث، و نحوه. **والکُنیه** للرَّجل، و أهلُ البَصره یقولون: فُلانٌ یکنَی بأبی عبدالله، و غیرهم یقول: یکنَی بعبدالله، و هذا غَلَط، ألا تَری أنّک تقول: یسمی زیداً و یسَمَّی بزید، و یکنَی أبا عمرو، و یکنَی بأبی عمرو (الفراهیدی، ۱۴۲۴ق: ۴۵۱).

فراهیدی کنایه را استعمال معنا در غیر لفظ خود خوانده است، به‌نحوی‌که لفظِ به‌کار گرفته‌شده دلیلی بر معنای مقصود باشد. به بیان دیگر، او کنایه را پوشیده‌گویی دانسته؛ چراکه بیان یک معنا به غیر لفظ موضوع‌له همان پوشیده‌گویی است (پریز، ۱۳۸۷: ۶۹).

اما، ازآنجاکه بلاغت فارسی در آغاز از سرچشمهٔ بلاغت اسلامی و بلاغت اسلامی از مشرب *قرآن کریم* سیراب شد و این‌کتاب منبع اصلی مکاشفه و استحصال قواعد بلاغت بود، نخستین مبانی مربوط به حوزهٔ بلاغت و زیبایی‌شناسی کلام از دل قرآن بیرون آمد و نخستین کسانی نیز که اصطلاحات بلاغی را تعریف و تبیین کردند، قرآن‌پژوهانی بودند که به بررسی و تفسیر آیات قرآن همت گماشتند. به‌اذعان مطلوب (۱۴۱۴)، نخستین این قرآن‌پژوهان که کنایه را تعریف کرد ابوعبیده معمربن‌مثنی تیمی (متوفای ۲۱۰ ق) صاحب *مجاز القرآن* است که واژه‌ها و آیه‌های فرقان را تفسیر لغوی و ادبی کرده است. در نظرگاه ابوعبیده، مقصود از به‌کارگیری کنایه، پرهیز از بیان لفظی صریح برای ذکر معنی، و ایراد لفظی غیرصریح و بلاغی است:

> من أقدم الذین عَرَضو للکنایه أبوعبیده و هی عنده ما فهم من الکلام و من السیاق من غیر أن یذکر اسمهُ صریحا فی‌العباره فهی تستعمل قریبه من المعنی البلاغی کما فی قوله تعالی «نساؤکم حَرث لَکُم» فهو کنایه و تشبیه (مطلوب، ۱۴۱۴ ق: ۵۶۸).

مثالی که ابوعبیده ـاز قرآنـ برای صناعت کنایه ذکر کرده، همچنان‌که خودش نیز اذعان دارد، تشبیه است. در این مثال، زنان به کشتزارها تشبیه شده‌اند. غرض از کنایه‌گرفتن این‌جمله، ظاهراً، پوشیدگی و عدم صراحت بیان بوده است، ولی باید توجه داشت که پوشیده‌سخن‌گفتن و پرهیز از صراحت بیان درواقع استعاره است نه کنایه؛ زیرا جمله‌ای (زنان

به‌مثابهٔ کشتزارند) جایگزین جملهٔ دیگر (نوع برخورد و نحوهٔ واردشدن بر زنان) شده است؛ به‌عبارت‌دیگر، مشبه حذف شده و مشبه‌به باقی مانده است. درمجموع، «معنای کنایه در نزد ابوعبیده... عبارت است از اخفای هر معنایی در پشت هر لفظ دیگری غیر از لفظ اصلی» (شیخون، ۱۹۷۸: ۸) و اضمار و تشبیه و استعاره را نیز شامل می‌شود. این‌تلقی از کنایه نزد ابن‌قتیبهٔ دینوری (متوفا به ۲۷۶ ق) نیز دیده می‌شود؛ با این‌تفاوت که مفهوم کنایه نزد او متسع‌تر است و شامل تعریض، ایما و اشاره، تشبیه، مجاز و توریه نیز می‌شود (ابن‌قتیبه، ۱۹۷۳م: ۲۵۶؛ ابن‌قتیبه، ۱۹۹۱م: ۱۶۳).

اما علی‌رغم ادعای مطلوب، گذشته از فراهیدی، به‌لحاظ تاریخی، به‌نظر می‌رسد ابوالزکریا یحیی‌بن‌زیاد (معروف به فرّا م: ۲۰۷ ق) صاحب *معانی‌القرآن* قدیمی‌ترین قرآن‌پژوهی است که دربارهٔ تعریف این‌صناعت داد سخن داده است. او که در *معانی‌القرآن* به تفسیر لغوی و نحوی آیات قرآن پرداخته است، کنایه را ترک تصریح به معنی معرفی می‌کند: «اللغه الکنایه وَ یعنِی مِنها تَرکَ التّصریحِ بِالمعنی» (الفرّا، ۱۴۰۳ ق: ۱۴۱).

مطلوب در ادامه، از دیگر پیشروانی نام برده است که در تبیین صناعت کنایه کوشیده‌اند: ابوبشر عمروبن‌عثمان‌بن‌قنبر سیبویه (متوفا به ۱۸۰ ق)، ابوزکریا یحیی‌بن‌زیاد فراء (متوفا به ۲۰۳ ق)، و ابوعثمان عمروبن‌بحر (متوفا به ۲۵۰ ق):

> و قد تأتی الکنایه بمعنی الضمیر و هو ما ذکره سیبویه و کُرره أبوعبیده فی *مجاز القرآن* و الفرّاء فی *معانی القرآن*. و أشار الجاحظ الی الکنایه و التعریض و ذکر أنّهما لا یعملان فی العقول عمل الافصاح و الکشف و ربطها هی والوحی باللحظ و دلاله الاشاره و نقل عن شریح أنه قال: «العارضه کنایه عن البذاء» قال: «و إذا قالوا فلان مقتصد فتلک کنایه عن البخل و ...». و هذا هو المعنی الذی وقف عنده البلاغیون و النقاد (مطلوب، ۱۴۱۴ ق: ۵۶۸).

چنان‌که مطلوب می‌گوید، کنایه نزد این افراد، خاصه فراء: ضمیر و اخفاست که ادراکی است لغوی؛ سبب این برداشت آن است که عرب هرگاه بخواهد چیزی را مخفی کند، از آن به‌صورت اضمار و کنایه نام می‌برد (حسین، ۱۹۷۵م: ۱۵۹).

کنایه نزد ابوالعباس محمدبن‌یزید المبرّد (متوفا به ۲۸۵ ق) نیز عبارت است از پوشیده‌سخن‌گفتن و پرهیز از بیان کلام ناپسند و زشت: «وَ أحسَنُ أنواعِ الکنایهِ عِندهُ الرَّغبَهُ عَنِ اللَّفظِ الخَسیسِ المُفحِشِ أَلی مَا یدُلُّ عَلَی مَعناهُ مِن غَیرِهِ» (المبرد، ۱۴۱۶ ق/۲: ۶۷۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ازنظر مبرد، بهترین نوع کنایه روی‌برگرداندن از لفظ زشت و ناپسند است به‌سوی آنچه بر معنای آن لفظ از غیر آن دلالت می‌کند. با غور در *الکامل* مبرّد معلوم می‌شود که کنایه نزد او عبارت از ذکر چیزی با غیر لفظ صریح و آشکارش است (ده‌مرده و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

ابن‌معتز (۲۹۶ ق) ضمن آنکه کنایه و تعریض را از محاسن کلام برشمرده، بی‌آنکه تعریف مشخصی از کنایه ارائه دهد، بدون هیچ تفسیر و تحلیلی، به ذکر شاهد و مثال اکتفا کرده است (پریز، ۱۳۸۷: ۷۹). از شواهدی که برای کنایه و تعریض ذکر کرده است، چنین برمی‌آید که او کنایه و تعریض را مترادف دانسته و آن‌دو را حاصل تصریح لفظ دال بر معنای مراد و آوردن عبارت دیگری معرفی کرده است که معنای دور و نزدیک موردنظر را می‌رساند (فاضلی، ۱۳۶۵: ۳۴۱).

ابوهلال عسکری (تولد۳۱۰ تا ۳۲۰ ق) در *الصناعتین الکتابه و الشعر* که دربارهٔ شعر و کتابت نوشته شده، در بحثی با عنوان «فی الکنایه و التعریض»، ضمن اینکه کنایه و تعریض را یکی گرفته، مفهوم آن را «پوشیده‌سخن‌گفتن و پرهیز از صراحت در گفتار» دانسته است: «و هو ان یکنی عن الشیء و یعرض به و لایصرح علی حسب ما عملوا باللحن و التوریه عن الشیء» (ابی‌هلال عسکری، ۱۳۱۹ ق: ۲۹۰).

ابوعلی حسن‌بن‌رشیق قیروانی (تولد ۳۹۰ ق) با نگاهی متفاوت به کنایه ـدر *العُمده، فی محاسن الشعر و آدابه و نقده*ـ این صناعت را مشتق از کنیه می‌داند:

> و من الکنایه اشتقاق الکنیه؛ لأنک تَکنی عن الرجل بالأبوه، فتقول: أبو فلان، بأسم ابنه، أو ما تعورف فی مثله، أو ما اختار لنفسه؛ تعظیما له و تفخیما، و تقول ذلک للصبی علی جهه التفاؤل بأن یعیش و یکون له ولد (القیروانی، ۱۴۰۱ ق: ۳۱۳).

درمجموع، با تأمل در مطالب بالا و نیز نظر دیگر بزرگان پیش از جرجانی، چون ابن‌عبدُرِبّه (متوفا به ۳۲۸ ق)، احمدبن‌فارس (متوفا به ۳۹۵ ق)، ابومحمد عبداللـه‌بن‌محمد (متوفا به ۴۶۶ ق) معروف به اِبْن‌سِنان خَفاجی، و دیگران، مشخص می‌شود تعاریفی که برای تبیین اصطلاح کنایه ذکر شده، آشفته، بلاتکلیف و دارای خلط است. گذشته از برخی تعریف‌های کُلی و غیرعلمی (مثل اشتراک آن با تشبیه، استعاره، توریه، اضمار، مجاز، مشتق‌شدن کنایه از کنیه، و...)، برجسته‌ترین تعریف دربارهٔ این شگرد در آن‌عهد عبارت است از: «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی». با این تعریف، صناعت «کنایه» دربرابر

«صراحت» قرار می‌گیرد؛ بنابراین، هر جمله‌ای که به‌طور پوشیده بیان شده و متکلم آن از صراحت کلام اجتناب کرده باشد، کنایه محسوب می‌شود؛ خاصه شگرد استعاره.

۲. ۱. ۲. مفهوم کنایه پس از جرجانی

ظاهراً، با ظهور جرجانی (۴۰۵-۴۷۴ق) است که تعریفی دقیق و ساختارمند از کنایه ارائه می‌شود. اگرچه پس از او نیز بلاغیون در جزئیات تعریف این شگرد اختلاف‌نظر دارند، سازوکار کلی آن را این دانشمند تعریف و تبیین کرده است: «أن یریدَ مُتکلِّمُ إثباتَ مَعنی مِنَ المَعَانی، فَلایذکُرُهُ بِاللَّفظِ المَوضُوعِ فی اللُّغَه، وَ لکِن یجِیءُ إلَی مَعنَی هُوَ تَالِیهِ وَ رِدفُهُ فی الوُجُودِ، فَیومِیءُ بِهِ إلَیهِ وَ یجعَلُهُ دَلِیلاً عَلَیهِ» (الجرجانی، ۱۳۶۶ق: ۵۳).

مفهوم عبارات بالا بعدها در دیگر کتاب‌ها دیده می‌شود؛ برای نمونه، تفتازانی در *مطوّل* و در تبیین شگرد کنایه، همان تعریف جرجانی را ذکر کرده است:

> برای اثبات معنایی از معانی، آن‌معنا را با لفظی که در واژه وضع شده ذکر نمی‌کند، ولی معنایی را ذکر می‌کند که ذاتاً به‌دنبالش است؛ پس، به دست‌یاری آن، به معنی اشاره می‌کند و آن را دلیل بر آن قرار می‌دهد. حاصل سخنان جرجانی و شارحان آراء او این است که لازم، صفتی است مذکور که از آن به ملزوم محذوف می‌رسیم و جواز ارادهٔ لازم را هم داریم؛ یعنی از صفتی تابع، به متبوع آن پی می‌بریم، بدون اینکه آن صفت را فقط ابزاری برای این انتقال بگیریم (تفتازانی، ۱۴۰۷ق: ۳۷۶).

در تعریف جرجانی، شاعر یا نویسنده برای اثبات و احراز معنایی از میان معناها، آن‌معنا را با لفظی که در واژه نهاده شده بیان نمی‌کند، اما معنایی را ذکر می‌کند که ـآن معنای موردنظرـ در پی و در جوهر کلمه وجود دارد؛ پس، به‌کمک این‌معنای ظاهری، به آن‌معنی پنهان و موردنظر اشاره می‌کند و آن را دلیل بر معنای اراده‌شده قرار می‌دهد. جرجانی با این تعریف، ضمن پرهیز از کلی‌گویی، تعیین می‌کند که هر پوشیده‌سخن‌گفتنی کنایه نیست، بلکه کنایه مرز و ساحت مخصوص به خودش را دارد.

بااین‌توضیح، کنایه عبارت است از ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر و این دریافت ازطریق انتقال از لازم به ملزوم صورت می‌گیرد. در این تعریف جدید، شاعر یا آفرینندهٔ سخن، به‌تعبیر همایی، می‌کوشد «جمله را چنان ترکیب کند و به‌کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۶). خود جرجانی در *دلائل‌الاعجاز*

برای تفهیم این مقوله مثال «هو طویل النجاد» را برای بلندی و طول قامت به‌کار می‌برد و این کنایه برای «مرد درازقامت» به‌کار می‌رود. نجاد به‌معنی حمایل و بند شمشیر است و این کنایه برای اشاره به مرد درازقامت است، اما گوینده به‌جای آنکه با صراحت به این امر (بلندی قد مرد) اشاره کند، کنایهٔ «هو طویل النجاد» را ذکر می‌کند که بر همان معنای مقصود دلالت دارد و آن را اثبات می‌کند؛ زیرا کسی که بند حمایلش بلند باشد، حتماً قامتش هم بلند است (الجرجانی، ۱۳۶۶ق: ۵۷). به زبان ساده‌تر، می‌توان گفت که در صناعت کنایه باید بتوان هردو معنی لازم و ملزوم را از عبارت دریافت؛ یعنی ظاهر کنایه باید راست باشد (برای مثال در کنایهٔ «سیه‌کاسه» ممکن است واقعاً کاسه‌ای سیاه موجود باشد (لازم) و معنای کنایی آن بخیلی و خسیسی (ملزوم) ازطریق سیاه‌بودن آن کاسه حادث می‌شود؛ یا در مثال «درِ خانهٔ فلانی باز است (لازم)»، در ظاهر قضیه، واقعاً در خانهٔ او باز است) و مهمان‌نوازی (ملزوم) به‌واسطهٔ بازبودن درِ خانه القا می‌شود.

تعریف جرجانی با مختصری تغییر در سراسر کتاب‌های بلاغی پس از او ملاحظه می‌شود و البته تکوین می‌یابد. به‌بیان‌دیگر، پس از جرجانی، کنایه سوای منفک‌شدن از صناعاتی چون تشبیه، استعاره، توریه و...، فقط به معنای پوشیده‌سخن‌گفتن نیست، بلکه پوشیدگی و پرهیز از صراحت، ابزار و لوازم خودش را می‌طلبد. این مسئله را در تعریف زمخشری (متوفا به ۵۳۸ق)، ادیب، مفسر و زبان‌شناس برجستهٔ اهل خوارزم، از کنایه می‌توان دید: «الکنایةٌ أن تَذکُرَ الشَّئَ بِغَیرِ لَفظِهِ الموضُوعِ لَهُ، کَقولِکَ: طَویلُ النِّجَادِ و الحمائلِ، لِطولِ القَامَه، وَ کَثیرِ الرَّمَادِ، لِلمِضیافِ» (الزمخشری، ۱۳۵۴ ق/ ۱: ۱۴۳).

زمخشری کنایه را صرفاً ترک تصریح به معنی ندانسته، بلکه برای آن شروطی وضع کرده و معتقد است برای آفرینش کنایه باید چیزی در غیر لفظی که برای آن وضع شده است به‌کار رود. ازسوی‌دیگر، مثالی که با توجه به تعریف جدید کنایه نقل می‌کند همان مثال جرجانی است. این مثال از اقلیم کلی‌گویی و آشفتگی (پیش از جرجانی) خارج شده و نگاهی تک‌ساحتی و جزئی به این صناعت دارد. با نگاهی به سیر مثال‌هایی که از این پس در کتاب‌های بلاغی ذکر می‌شود، می‌توان دریافت که این نمونه در بیشتر کتاب‌ها تکرار شده است و باقی نمونه‌ها نیز

براساس این مثال ساخته شده‌اند. این مسئله را در تعریف و نمونه‌ای که فخر رازی (متوفا به ۶۰۶ ق) از کنایه در *نهایه‌الایجاز فی درایه الاعجاز* ذکر کرده است می‌شود دید:

إعلَم، أنَّ اللفظه إذا أطلقت و کان الغرض الأصلی غیرُ معناها، فلا یخلو إمّا أن یکون معناها مقصوداً ایضاً لیکون دالاً علی ذالک الغرض الأصلی، و إمّا أن لایکون کذالک. مثال: «فلان طویلُ النّجادِ، کثیر الرّماد» فقولنا: طویل النّجاد استُعمل لا لأنّ الغرض الأصلی معناه، بل ما یلزَمُه من طول القامه... هو أن کنایه، عبارهٌ عن أن تَذکُر لفظهً و تفید بمعناها معنًی ثانیاً، هو المقصود. فإذا منتَ تفید المقصودَ بمعنی اللفظ، وَجبَ أن یکونَ معناها مُعتَبَراً (الرازی، ۱۴۲۴ق: ۱۶۱ و ۱۶۲).

سراج‌الدین ابویعقوب سکاکی خوارزمی (متوفا به ۶۲۶ ق)، صاحب *مفتاح‌العلوم*، هم کنایه را آوردن لازم و ارادهٔ ملزوم با جواز ارادهٔ لازم می‌داند. به‌دیگرسخن، سکاکی کنایه را ترک تصریح به ذکر چیزی و آوردن ملازم آن می‌داند، برای انتقال آنچه که در کلام آمده، به آنچه که نیامده است؛ برای مثال، اینکه گویند بند شمشیر فلانی بلند است تا از آن به ملزوم منتقل شود، یعنی قد او بلند است (سکاکی، ۱۳۴۸ق: ۴۰۲). جلال‌الدین محمدبن‌عبدالرحمان خطیب قزوینی (متوفا به ۷۳۹ ق) هم در تبیین کنایه، بحث لازم و ملزوم را مطرح می‌کند و شرط وقوع کنایه را ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم می‌داند:

أُرید بهِ لازم معناهُ مع جواز ارادتِه معه. فظهر انها تخالف المجاز من جهه اراده المعنی مع اراده لازمه. و فرق بان الانتقال فیها من اللازم و فیهِ من الملزوم. و ردّ بان اللازم ما لم یکن ملزوماً لم ینتقل منهُ و حینئذ یکون الانتقال من الملزوم (خطیب قزوینی، ۱۳۰۲ق:۷۰).

همچنین، نزد سعدالدین مسعودبن‌عمربن‌عبدالـله هروی خراسانی تفتازانی مشهور به تفتازانی (۷۹۲ ق) در *الشرح المطول*، کنایه چنین است:

و هی فی اصطلاحاً یطلق علی معنین احدهما معنی المصدر الذی هو فعل المتکلم اعنی الذکر اللازم و اراده الملزوم مع جواز اراده اللازم ایضا فاللفظ مکنی به و المعنی مکنی عنه و الثانی نفس اللفظ و هو الذی اشارالیه المصنف بقوله الکنایه (لفظ أُرید به لازم معناه مع جواز ارادته معه) ای اراده ذلک المعنی مع لازمه کلفظ طویل النجاد و مراد به لازم معناه اعنی طول القامه مع جواز ان یراد حقیقه طول النجاد ایضاً (فظهر انها تخالف المجاز من جهه اراده المعنی) الحقیقی للفظ (مع اراده لازمه) کاراده طول النجاد مع اراده طول القامه (تفتازانی، ۱۴۰۷ق: ۴۰۴).

نکته اینکه بسیاری از کتاب‌های موجود بلاغی از روی کتاب‌های تفتازانی (خاصه *شرح المختصر*) نوشته شده‌اند. کتاب تفتازانی هم شرحی است که نویسنده بر *تلخیص المفتاح* خطیب قزوینی[1] نوشته، و این‌کتاب نیز، چنان‌که از نامش پیداست، خلاصه‌ای از بخش سوم کتاب *مفتاح‌العلوم* سکاکی است. بدین‌ترتیب، این تعریف ساختارمند از کنایه را تا کتاب‌هایی که تا عصر حاضر نوشته شده‌اند می‌توان مشاهده کرد. اما چیزی که روشن و محسوس است، کنایه پس از جرجانی صناعتی مستقل محسوب شده و منفک از دیگر شگردهای ادبی (استعاره، تشبیه، مجاز، توریه و...) بررسی می‌شود. دراین‌تعریف، کنایه صرفاً به‌معنای «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» نیست، بلکه چارچوب مشخصی دارد و «آن ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم» است (یا عکس آن). پس، اگر سخنی حتی پوشیده ذکر شده باشد، اما عنصر «لازم و ملزوم» در آن رعایت نشده باشد، در تعریف‌های پس از جرجانی کنایه محسوب نمی‌شود.[2]

۲. ۲. بررسی ساحت کاربردی کنایه نزد ادیبان معاصر

با تأمل در وضعیت شگردهایی که ادیبان معاصر با عنوان کنایه از آنها یاد کرده‌اند، درمی‌یابیم که نه‌تنها در بسیاری از آنها، شرط لازمی و ملزومی (که جرجانی از آن سخن می‌گوید) رعایت نشده است، بلکه بیشتر این کنایه‌ها درواقع استعاره‌اند. یگانه توجیه (و آن‌هم با تسامح) برای کنایه‌شمردن این نمونه‌ها، آن است که آنها را در رستهٔ مفهوم کنایه در نظرگاه بلاغیون پیش از جرجانی قرار دهیم؛ یعنی همان «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» و اشارهٔ غیرمستقیم به امری. درغیراین‌صورت، هیچ‌یک از موارد یادشده کنایه نخواهد بود. اما، پیش از نمایاندن و تحلیل نمونه‌ها، لازم است مختصری درباب سازوکار استعاره و تفاوت آن با کنایه بحث شود.

استعاره از شگردهای علم بیان و از انواع مجاز است؛ ازاین‌رو، «اِنَّ کُلَّ إستعاره مجازٌ، و لیس کُلُّ مجازٍ إستعاره» (الجرجانی، ۱۴۱۲ه: ۴۲۸). در کتاب‌های بلاغی، در تعریف این اصطلاح آمده است: «الإستعاره فی اللغه من قولهم، استعار المال إذا طلبه عاریه و فی اصطلاح البیانیین: هی استعمال اللّفظ فی غیر ما وضع له لعلاقه المُشابهه بین معنی المنقول عنه و المعنی المستعمل فیه، مع قرینه عن إراده المعنی الأصلی» (الهاشمی، ۱۹۹۹م: ۲۱۹)؛ یعنی

استعاره در لغت به‌معنی طلب‌کردن چیزی به عاریت است و در اصطلاح بیان یعنی لفظی است که در غیر معنای اصلی که موضوع له باشد استعمال شود، به علاقهٔ مشابهتی که بین معنی اصلی و معنی مستعمل فیه است با بودن قرینه‌ای که مانع از ارادهٔ معنی اصلی شود (رجایی، ۱۳۷۶: ۲۸۷).

این شگرد ادبی بر دو نوع است: ۱. مصرحه؛ ۲. مکنیه. ازآنجاکه استعاره در نفس مبتنی بر تشبیه است، اگر مشبه‌به ذکر و مشبه ترک شود، استعاره مصرحه است و اگر عکس شود، استعاره مکنیه است (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۵۷)؛ به‌عبارت‌دیگر، در استعارهٔ مصرحه، شاعر یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده می‌کند (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۰)؛ برای نمونه، در بیت زیر، واژه‌های «ماه» و «مشتری» استعاره از «گل» و «شکوفه»اند:

خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار

(منوچهری، ۱۳۸۵: ۳۶)

دراین‌شیوه، منوچهری نخست «گل» و «شکوفه» (مشبه) را به «ماه» و «مشتری» (مشبه‌به) مانند کرده و سپس با حذف «گل» و «شکوفه»، مشبه‌به را ذکر و مشبه را اراده کرده است. پس، فرمول استعارهٔ مصرحه به این شیوه است که شاعر نخست چیزی (مشبه) را به چیزی دیگر (مشبه‌به) «تشبیه» می‌کند و سپس در ادامه، مشبه را حذف می‌کند و فقط مشبه‌به را می‌آورد:

مشبّه: X + مشبّه‌به: Y = تشبیه: A

(مشبّه: X) + مشبّه‌به: Y = استعاره: B

استعارهٔ مکنیه نوع دیگر استعاره است. در این‌گونه از استعاره، که تشبیه در دل گوینده مستور و مضمر است، شاعر مشبه را ذکر می‌کند و مشبه‌به را در لفظ نمی‌آورد، اما از لوازم مشبه‌به قرینه‌ای در لفظ می‌آورد که دلیل بر مشبه‌به است (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۱)؛ برای مثال، در همان بیت منوچهری، قرینهٔ «آبستن» سبب می‌شود که ذهن مخاطب به‌سمت مشبه‌به (انسان) هدایت شود و دریابد که شاعر در ذهن و ضمیر خود خاک را به انسانی آبستن تشبیه کرده است؛ ازاین‌رو، به این نوع استعاره، استعارهٔ مکنیه یا بالکنایه می‌گویند که مشبه‌به در آن ذکر نمی‌شود و در دلالت بر معنی آن فقط به ذکر بعضی از خواص آن اکتفا می‌شود (رجایی، ۱۳۷۶: ۳۰۵). گفتنی است عمدتاً آنجاکه خلطی مابین شگردهای استعاره و کنایه

صورت می‌گیرد، منظور استعارهٔ مصرحه است و نه مکنیه؛ زیرا اساساً ساختمان استعارهٔ مکنیه مطابق الگوی استعاره‌های دیگر نیست و به‌لحاظ نظریهٔ هم در علم بیان صحیح نیست (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶۶ و ۶۷). البته، شمیسا در بحث خلط ساحت استعاره و کنایه، مراد از استعاره را استعارهٔ مرکب دانسته که ممکن است با کنایه اشتباه شود، نه استعارهٔ مفرد. استعارهٔ مرکب مجاز است و لذا جمله قرینهٔ صارفه‌ای دارد که به خواننده می‌گوید کلام در معنای اصلی خود به‌کار نرفته است: «آب در هاون کوفتن» (همان، ۹۹). بااین‌همه، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، از قضا بیشتر این آمیزش‌ها در استعاره‌های مفرد (مصرحه) صورت می‌گیرد.

اما، ذکر شد که مفهوم صناعت کنایه نزد جرجانی و شارحان آرای او این است که در صناعت کنایه باید بتوان هردو معنی لازم و ملزوم را از عبارت دریافت؛ یعنی ظاهر کنایه باید راست باشد (برای مثال، در کنایهٔ «سیه‌کاسه» ممکن است واقعاً کاسه‌ای سیاه موجود باشد (لازم) و معنای کنایی آن بخیلی و خسیسی (ملزوم) ازطریق سیاه‌بودن آن کاسه حادث می‌شود؛ یا در مثال «درِ خانهٔ فلانی باز است (لازم)» در ظاهر قضیه، واقعاً در خانهٔ او باز است) و مهمان‌نوازی (ملزوم) به‌واسطهٔ بازبودن درِ خانه القا می‌شود. بااین‌توضیح، اگر بخواهیم فرمولی برای مفهوم شگرد کنایه در تلقی جرجانی آن ترسیم کنیم، به‌این‌ترتیب خواهد بود:

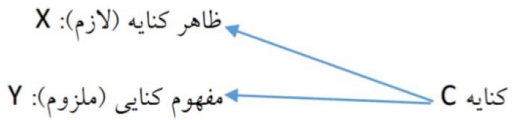

در این فرمول، کنایه (C) از دو بُعد مجزای لازم (X) و ملزومی (Y) شکل می‌گیرد. در اینجا، برخلاف شگرد استعارهٔ مصرحه، واژه‌ای (مشبه‌به: Y) به‌جای واژهٔ دیگر (مشبه X) نمی‌نشیند، بلکه برای درک و دریافت کنایه (C) هم حضور بُعد لازمی (X) ضروری است و هم حضور بُعد ملزومی (Y)؛ پس، در کنایه باید هردو بُعد حضور داشته باشند و اساساً X راهی است برای رسیدن به Y و درنهایت، درکِ C. بااین‌توضیح، ترکیب کنایی «سیه‌کاسه» (وجه لازمی: X) گذرگاهی است برای کشف معنای کنایی آن «بخیلی و خسیسی» (وجه ملزومی: Y) و درنهایت مفهوم کنایه (C).

درمجموع، برای دریافت مفهوم کنایه نزد جرجانی، باید هردو بُعد لازم و ملزومی حاضر باشند؛ به‌عبارت‌دیگر، کنایه (و شکل‌گیری مفهوم آن) فرآیندی است که از ترکیب دو بُعد

لازم و ملزومی حاصل می‌شود، اما در استعارهٔ مصرحه یک‌سو (مشبه‌به: Y) جای سویهٔ دیگر (مشبه‌به: X) می‌نشیند. همچنین، بُعد لازمی کنایه، که در متن ذکر می‌شود، صورت ظاهری راست و عینی دارد؛ یعنی امکان وقوع دارد، اما در استعاره این صورت و امکان وجود ندارد. برای نمونه، در بیت زیر، هنگام مواجهه با کنایهٔ بیت، به‌راستی صورت آن کنایه (لازم) در ذهن مخاطب نقش می‌بندد و وحشی (شاعر) را در حین زدن سنگ بر دل خود تصور می‌کند، درحالی‌که منظور از ذکر این کنایه بخش ملزومی آن است:

دم به دم از درد، وحشی سنگ بر دل می‌زند هر زمان درد دلی از سنگ پیدا می‌کند

(وحشی، ۱۳۴۲: ۷۲)

پس، راست‌بودن ظاهر کنایه، و امکان وقوع آن ناگزیر است و کنایه نباید در اصل ممکن‌الاستعاره باشد، اما درست همینجاست که بسیاری از ادیبان اهل فن مرزهای دو شگرد بیانی «کنایه» و «استعارهٔ مصرحه» را با یکدیگر درمی‌آمیزند و اشتباه می‌گیرند؛ مثلاً، در این بیت:

نماز شام ز صحن فلک نمود مرا عروس چرخ که بنهفت روی در خاور

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۰۳)

به اعتقاد مصفا (۱۳۵۷: ۴۳۵)، ترکیب «عروس چرخ» به «معنی خسرو زرین‌عطا و کنایه از آفتاب عالم‌تاب» است. دهخدا نیز این ترکیب را کنایه دانسته است (دهخدا، ۱۳۶۱: مدخل خسرو سیارگان). این موضوع را می‌توان با بهره‌گیری از فرمول‌های ذکرشده بررسی کرد. فرمول شکل‌گیری کنایه عبارت است از:

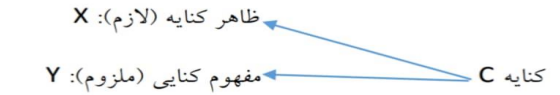

عبارت یا ترکیب مورد بحث «عروس چرخ» است. اگر این ترکیب را وجه لازمی کنایه و همچون گذرگاهی در نظر بگیریم که از آن به بُعد ملزومی و مفهوم کنایی برسیم، با دو مشکل روبه‌رو هستیم: ۱. معنای ملزومی ترکیب «عروس چرخ» و درنهایت مفهوم کنایی آن چیست؟

۲. آیا می‌توان برای ظاهر کنایه و وجه لازمی آن امکان وقوعی متصور شد؟ قطعاً خیر؛ زیرا «عروس چرخ» ترکیبی برساختهٔ ذهن شاعر است و به‌راستی ما در چرخ، عروسی نمی‌بینیم.

حال، این ترکیب را با توجه به سازوکار فرمول استعاره بررسی کنیم. در این فرمول، نخست شاعر چیزی (مشبه) را به چیزی دیگر (مشبه‌به) تشبیه می‌کند و در ادامه، سویهٔ نخست (مشبه) را حذف می‌کند و فقط سویهٔ دیگر (مشبه‌به) را می‌آورد:

استعاره: B = Y :مشبّه‌به + (X :مشبّه)

با عنایت به این فرمول، معلوم می‌شود که شاعر نخست «آفتاب» (مشبه) را به «عروسِ چرخ» (مشبه‌به) تشبیه کرده و در ادامه «آفتاب» را حذف کرده است. آنچه باقی مانده، «عروس چرخ» است که استعاره از «آفتاب» است:

استعاره B = Y :عروسِ چرخ + (X :آفتاب)

ترکیب «عروس چرخ» استعاره از «آفتاب» است؛ یعنی آفتابی مانند عروس چرخ، و این کنایه نیست. چنان‌که ذکر شد، این خلط و آمیزش بین ساحت دو شگرد در بسیاری از تحلیل‌های پژوهشگران ارجمند دیده می‌شود که در ادامه شماری از آنها ذکر می‌شود:

عقلِ مادرْزاد کن با دل بَدَل تا یکی بینی آبَد را با ازل

صادق گوهرین در تحلیل این بیت «عقل مادرْزاد» را کنایه از نَفْس سرکش و نفس اماره‌بالسوء دانسته (عطار، ۱۳۷۱: ۳۰۳)، درحالی‌که با توجه به فرمول‌ها این ترکیب استعاره است.

کنایه C ← ظاهر کنایه (لازم: X): عقلِ مادرزاد
کنایه C ← مفهوم کنایی (ملزوم: Y): ؟

چنان‌که گفته شد، آن بُعد از شگرد کنایه که در متن ذکر می‌شود، صورت لازمی آن است که علاوه‌بر راست‌بودن صورت ظاهری، امکان تحقق نیز دارد. در بیت بالا، ترکیب «عقلِ مادرزاد» نه صورت ظاهری راستی دارد و نه امکان تحقق؛ زیرا این ترکیب از اساس انتزاعی و برساختهٔ ذهن شاعر است و ناچار وقتی نمی‌توان آن را به‌منزلهٔ بُعد لازمی کنایه پذیرفت، بُعد ملزومی هم شکل نخواهد گرفت. اما، برمبنای فرمول استعاره:

استعاره B = Y :عقلِ مادرزاد + (X :نفسِ سرکش)

شاعر نخست «نَفْس سرکش و نفس اماره‌بالسوء» را به «عقل مادرزاد» تشبیه کرده است و در ادامه، صورت نخست تشبیه یعنی مشبه (نَفْس سرکش و نفس اماره‌بالسوء) را حذف و فقط سویهٔ دوم تشبیه یعنی مشبه‌به (عقل مادرزاد) را ذکر کرده و این استعاره است. در ادامه، جهت پرهیز از درازگویی، فرمول‌ها حذف و فقط نمونه‌ها ذکر خواهد شد، اما سازوکار نمونه‌های ذکرشده به سیاق موارد مزبور خواهد بود.

شفیعی‌کدکنی نیز در بیت بعد ترکیب «نقّاش غیب» را کنایه از حق‌تعالی گرفته (عطار، ۱۳۸۷: ۳۲۷) که البته استعاره است:

**گفت تا نقّاش غیبم نقش بست		چینیان را شد قلم، انگشتِ دست**

سجادی در تحلیل این بیت خاقانی:

**نه روح‌الـله در این دیر است چون شد		چنین دجّال‌فعل این دیر مینا**

ترکیب «دیر مینا» را کنایه از آسمان ذکر کرده است (سجادی، ۱۳۹۰: ۲۵۷)، درحالی‌که این ترکیب نیز استعاره است.

**ز سرخ‌رویی توفیق توست نزد خرد		سپیدکار و سیه‌کاسه چرخ پیروزه**

ترکیب نجومی «چرخ پیروزه» در این بیت انوری استعاره از آسمان است، اما مصفا (۱۳۵۷: ۱۸۰) و دهخدا (۱۳۶۱: مدخل چرخ پیروزه) این ترکیب را کنایه گرفته‌اند. ترکیب «شیر چرخ» در بیت زیر نیز استعاره از صورت اسد است، اما مصفا (۱۳۵۷: ۳۹) آن را کنایه دانسته است:

**به فر دولت او شیر چرخ ایوانش		تواند ار بکند شیر چرخ را چنگال**

خرمشاهی «طارم فیروزه» را کنایه از آسمان گرفته است (خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۲۱۱). همین‌طور دهخدا ذیل ترکیب «طارم فیروزه» آن را کنایه از آسمان دانسته است:

**به‌جز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد		زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست**

خرمشاهی ترکیب «رباط دودر» را نیز کنایه از دنیا دانسته است (همان، ۲۱۷):

**از این رباط دودر چون ضرورت است رحیل		رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست**

آیتی در تحلیل این بیت از *مخزن‌الاسرار* نظامی گنجوی:

**شمسهٔ نُه‌مسند هفت‌اختران		ختم رسل خاتم پیغمبران**

«نُه مسند» را «کنایه» از نُه فلک دانسته است (آیتی، ۱۳۷۴: ۲۵۰) که استعاره است. دستگردی نیز در تحلیل این بیت از همان اثر نظامی «شیرین‌نمکان» را «کنایه» از «دلبران» گرفته است که استعاره است:

تا نمکش با شکر آمیخته شکّر شیرین‌نمکان ریخته

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۰۳)

ماحوزی بر همین منوال هر چهار استعارهٔ بیت زیر («پای سهیل» استعاره از صراحی، «نطع ادیم» استعاره از کف خضیب ساقی، «لعل» استعاره از می و «درِّ یتیم» استعاره از جام بلور) را کنایه گرفته است (ماحوزی، ۱۳۷۴: ۲۳۸):

پای سهیل از سر نطع ادیم لعل‌فشان بر سر دُرّ یتیم

به‌همین‌قیاس، از این دست نمونه‌ها در تتبعات پژوهشگران اخیر فراوان مشاهده می‌شود و می‌توان فهرست بلندبالایی از آن تهیه کرد. چنان‌که ملاحظه شد، موارد برشمرده از منظر دانش بیان، در طبقهٔ شگرد استعارهٔ مصرحه قرار می‌گیرند و نه کنایه؛ و یگانه توجیه برای کنایه‌شمردن آنها همان مفهوم کنایی ادیبان پیش از جرجانی است؛ یعنی «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی». دراین‌ساحت، می‌توان هر کلام پوشیده‌ای را کنایه به‌حساب آورد و ظاهراً نمونه‌هایی که ادیبان نامدار اخیر کنایه در نظر گرفته‌اند، شامل همین تعریف از کنایه می‌شود. ناگفته پیداست که این تلقی از کنایه مورد تأیید دانشمندان باریک‌بین و چارچوب‌سازی چون جرجانی، سکاکی، تفتازانی و... نیست؛ چراکه آنان برای صناعات ادبی حدود و ثغور مشخصی قائل‌اند و برای آنها پذیرفتنی نیست که هر سخن پوشیده‌ای در جغرافیای صناعت کنایه قرار گیرد.

در پایان بحث، ذکر این نکته ضرورت دارد که طرح و شرح این موضوع و برشمردن نمونه‌های یادشده، به‌هیچ‌وجه درجهت کاستن ارزش زحمت‌های ارزشمند آن بزرگواران نیست، بلکه در راستای تبیین مرزهای دقیق و باریک شگردهای شعری صورت گرفته است.

نتیجه‌گیری

در نگاه تاریخی، دو مفهوم کلی از شگرد کنایه وجود دارد: نخستین تعریف، که کنایه را «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» می‌داند، مربوط است به بلاغیونی که پیش از امام جرجانی زیسته‌اند. در این تعریف، کنایه علاوه‌بر آنکه با دیگر شگردهای بلاغی (نظیر مجاز، تشبیه، استعاره، توریه و...) درمی‌آمیزد و خلط می‌شود، اساساً حدود و ثغور مشخصی هم ندارد و هر کلام پوشیده و غیرمستقیمی را شامل می‌شود. اما مفهوم دیگر کنایه، که با جرجانی شروع و با پیروان او کامل می‌شود، کنایه را صناعتی ساختارمند و منفک از دیگر شگردها می‌داند. در این تعریف، کنایه صرفاً به‌معنای «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» نیست، بلکه چارچوب مشخصی دارد و آن «ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم» است؛ پس، اگر سخنی حتی پوشیده ذکر شده باشد، اما عنصر لازم و ملزوم در آن رعایت نشده باشد، در تعریف پس از جرجانی کنایه محسوب نمی‌شود.

بررسی صناعاتی که ادیبان معاصر با عنوان کنایه از آنها یاد کرده‌اند، نشان می‌دهد که در بسیاری از آن نمونه‌ها، شرط لازمی و ملزومی (که جرجانی از آن سخن می‌گوید) رعایت نشده است و موارد مزبور از نگاه جرجانی و پیروان او اساساً کنایه محسوب نمی‌شود. یگانه توجیه توأم با تسامح برای کنایه‌شمردن آن نمونه‌ها این است که آنها را در رستهٔ مفهوم کنایه در نظرگاه بلاغیون پیش از جرجانی قرار دهیم؛ یعنی همان «پوشیده‌سخن‌گفتن و ترک تصریح به معنی» و اشارهٔ غیرمستقیم به امری. درغیراین‌صورت، هیچ‌یک از موارد یادشده کنایه نخواهد بود. بااین‌توضیح، باید گفت که این پژوهشگران در بحث کنایه به مفهومی گرایش دارند که تا پیش از جرجانی متداول بوده است.

پی‌نوشت

۱. البته این‌گونه نیست که دانشمندان پسین، واو به واو جملات بلاغیون پیشین را تکرار کنند و تمام حرف‌های آنها را بپذیرند (برای مثال: خطیب قزوینی در کتاب *تلخیص المفتاح* مطالب تازه‌ای بر کتب نامبردهٔ پیشین می‌افزاید)، اما نکته اینجاست که این حرف‌ها در سطح رویه است، نه ساختار؛ به بیان دیگر، دانشمندان اخیرتر، تغییر بنیادینی در ساختمان دانش بلاغت و خاصه دانش بیان ایجاد نکردند، بلکه دگرگونی‌هایی را رقم زدند در حد ظریف‌کاری و نازک‌کاری! البته گاهی اختلافات نقیض‌گونه هم دارند، ولی درنهایت، مبنا یکی است.

۲. نمونه‌هایی از تعریف کنایه به شرط لازم و ملزوم نزد بلاغیون پس از جرجانی:

ـ جمال‌الدین ابوالمعالی محمدبن‌عبدالرحمن‌بن‌خطیب دمشقی، مشهور به خطیب قزوینی، دانشمند بلاغی، چکیده‌ای بسیار کم‌حجم از بخش بلاغت (باب سوم) کتاب *مفتاح العلوم* سکاکی را با توجه به تألیفات دو عالم بلاغی بزرگ دیگر، جرجانی و خفاجی، نوشت و آن را *تلخیص‌المفتاح* نامید. او در این اثر مطالب *مفتاح‌العلوم* را حسب تشخیص خود مرتب کرد و بخش‌هایی از آن را مختصر و برخی را (ازجمله برخی آرای نامقبول مطرح در آن را که دانشمندان بزرگ علم بلاغت رد کرده بودند) حذف کرد و بدین‌سان نخستین طرح مدون و مقبول از دانش بلاغت را در سطحی وسیع پایه گذاشت که تا امروز نیز مبنای این علم است (مؤذنی و طیب، ۱۳۹۷: ۲۱۱). قزوینی بر بسیاری از آرای عالمان پیش از خود خرده می‌گیرد؛ برای مثال، در ربع اول کتاب *ایضاح*، چهارده بار بر آرای سکاکی اشکال کرده و در همین مجال، تنها بر سه نظر زمخشری و سه‌بار به نظر جرجانی متعرض‌شده و در دو موضع نیز به‌طورکلی بر علمای پیش از خود اشکال وارد کرده است (مؤذّنی و طیب، ۱۳۹۸: ۱۴).

ـ السید احمد الهاشمی (متوفا به ۱۹۴۳ ق) در کتاب *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*: الکنایه: «و اصطلاحاً: لفظ أُطلق و أُرید به لازمٌ و معناه مع قرینهٍ لا تَمنعُ من إراده المعنی الأصلی نحو زید طویل النجاد ترید بهذا الترکیب أنه شجاع عظیم، فعدلتَ عن التصریح بهذه الصفه ألی الاشاره أَلیها و الکنایه عنها لأنه یلزم مِن طول حِماله السیف طولٌ صاحبه، و یلزم من طول الجسم الشجاعهٌ عاده، فأذا المراد طول قامته و أن لم یکن له نِجاد، و مع ذلک یصح أن یراد المعنی الحقیقی، و من هنا یعلَم أنَّ الفرق بین الکنایه و المجاز صِحَّهُ إراده المعنی الأصلی فی الکنایه، دون المجاز فأنه ینافی ذالک» (الهاشمی، ۱۹۹۹م: ۲۸۷ و ۲۸۸)؛

ـ سید علیخان مدنی (متوفا به ۱۰۵۲ ق) در کتاب *انوار الربیع فی انواع البدیع*: الکنایه فی الاصطلاح: ترک التصریح بذکر الشئ الی ذکر لازمه المساوی، ینتقل الذهن منه الی الملزوم المطوی ذکره، کما یقال: فلان طویل النجاد، أی طویل القامه، فترک التصریح بطول القامه الی ذکر لازمه المساوی و هو طول النجاد، لینتقل الذهن منه الی طول القامه. و قولهم: فلان کثیر الرماد، کنایه عن أنه کثیر القری، لأن القری اذا کثر کثر الرماد، و هی أبلغ من التصریح أجماعا (مدنی، ۱۳۸۹ق: ۳۰۹)؛

ـ بدوی طبانه در کتاب *البیان العربی*: الکنایه هی ترک التصریح بذکر الشئ إلی ذکر ما یلزمه. لینتقل من المذکور إلی المتروک، کما تقول فلان «طویل النجاد» لینتقل منه إلی ما هو ملزومه، و هو طول القامه (طبانه، ۱۳۷۷ق: ۳۳۲)؛

ـ علامه همایی: «در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم، معنی حقیقی اراده کنند. به این شرط که ارادهٔ معنی حقیقی نیز جایز باشد» (همایی، ۱۳۶۳: ۲۵۶).

ـ محمدعلی رجایی در کتاب *معالم‌البلاغه*: کنایه در لغت به‌معنی ترک تصریح است... و در اصطلاح بر دو معنی اطلاق می‌شود: الف. ذکر ملزوم و ارادهٔ لازم یا ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم و این معنی مصدری و فعل متکلم است؛ بنابراین، لفظ «مکنی‌به» و مراد «مکنّی‌عنه» خواهد بود. ب. لفظی که اراده شود از آن لازم معنی اصلی‌اش با جواز ارادهٔ معنی اصلی در حین ارادهٔ لازم؛ مانند طویل‌النجاد که در اصل به معنی کسی است که بند شمشیرش بلند است، لکن از این لفظ طول قامت را که لازم معنی اصلی یعنی بلندی بند شمشیر است اراده کنند و دراین‌حال جایز است که با ارادهٔ بلندی قامت زید، بلندی بند شمشیرش نیز اراده شود؛ چنان‌که گویند: زیدٌ طویلٌ النجاد ای طویل القامه (رجایی، ۱۳۷۶: ۳۲۴).

منابع

آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۴) *گنجور پنج‌گنج: گزیدهٔ اشعار نظامی گنجه‌ای*. تهران: سخن.

ابن‌قتیبه (۱۹۷۳ م) *تأویل مشکل القرآن*. تحقیق احمد صقر. الطبعة الثانیة. القاهره: دارالتراث.

ابن‌قتیبه (۱۹۹۱م) *تأویل مختلف الحدیث*. صححه محمد زهری النجار. بیروت: دارالجیل.

ابی‌هلال العسکری (۱۳۱۹ ق) *کتاب الصناعتین و الکتابة و الشعر*. فی مطبعه محمود بک الکائنه فی جاده ابی‌السعود فی الاستانه العلیه.

انوری ابیوردی، اوحدالدین (۱۳۶۴) *دیوان انوری*. به‌کوشش محمدتقی مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

پریز، عبدالقادر (۱۳۸۷) «تطور تاریخی کنایه در ادب فارسی و عربی تا قرن هفتم هجری». *زبان و ادب پارسی*. شمارهٔ ۳۸: ۶۷-۹۰.

تفتازانی هروی، سعدالدین مسعود (۱۴۰۷ ق) *المطوّل فی شرح تخلیص المفتاح* (افست از روی چاپ عثمانی ۱۳۳۰ ه ق) کتابخانهٔ مرعشی نجفی. قم: ایران.

تقوی، نصراللـه (۱۳۱۷) *هنجار گفتار* (در فن معانی و بیان و بدیع فارسی). تهران: چاپخانهٔ مجلس.

الجرجانی النحوی، عبدالقاهر (۱۳۶۶ ق) *دلائل الاعجاز*. تصحیح السید محمدرشید رضا. الطبعه ثالثه. مطبعه المنار.

الجرجانی النحوی، عبدالقاهر (۱۴۱۲ ق) *أسرار البَلاغة، قَرَأَهَ و عَلّقَ علَیه أبوفهر محمود محمد شاکر*. الناشر دارالمدنی بجده.

حسین، عبدالقادر (۱۹۷۵ م) *أثر النحاه فی بحث البلاغی*. مصر: نهضه مصر.

خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۶۷) *حافظنامه*. بخش اول. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.

خطیب قزوینی، جلال‌الدین (۱۳۰۲ ق) *تلخیص المفتاح*. طبع فی بیروت.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱) *لغت‌نامهٔ دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران/ لغت‌نامهٔ دهخدا.

دهلوی، امیرخسرو (۱۳۶۱) *دیوان کامل امیرخسرو دهلوی*. چاپ دوم. سعید نفیسی. به‌کوشش م. درویش. تهران: جاویدان.

ده‌مرده، حیدرعلی و همکاران (۱۳۸۶). «کنایه لغزان‌ترین موضوع در فن بیان». *نثرپژوهی ادب پارسی*. شمارهٔ ۲۲: ۱۱۳-۱۳۸.

الرازی، فخرالدین (۱۴۲۴ق) *نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز*. بیروت: دار صادر.

رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳) *فرهنگ غیاث اللغات و فرهنگ چراغ هدایت*. به‌تصحیح محمد دبیرسیاقی. به‌کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.

رجایی، محمدعلی (۱۳۷۶) *معالم البلاغه در علم (معانی و بیان و بدیع)*. چاپ چهارم. شیراز: چاپخانهٔ مرکز نشر دانشگاه شیراز.

الزمخشری، محمدبن‌عمر (۱۳۵۴ ق) *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل*. الطبعه الاولی. مصر: مطبعه مصطفی محمد.

سجادی، ضیاءالدین (۱۳۹۰) *شاعر صبح: پژوهشی در شعر خاقانی*. چاپ یازدهم. تهران: سخن.

سکاکی، ابویعقوب (۱۳۴۸ ق) *مفتاح العلوم*. بیروت: دارالکتب‌العلمیه.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳) *بیان و معانی*. چاپ هشتم. تهران: فردوسی.

شیخون، محمودالسید (۱۹۷۸ م) *الاسلوب الکنایی*. الطبعه‌الأولی. قاهره: مکتبه الکلیات الأزهریه.

طبانه، بدوی (۱۳۷۷ ق) *البیان العربی: دراسه تاریخیه فنیه فی الاصول البلاغه العربیه*. الطبعه الثانیه. مصر: مکتبه الأنجلو المصریه.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۱) *منطق‌الطیر (مقامات طیور)*. به‌اهتمام و تصحیح صادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۷) *منطق‌الطیر*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی. چاپ دوم. تهران: سخن.

فاضلی، محمد (۱۳۶۵) *دراسه و نقد فی مسائل بلاغیه هامه*. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

الفرا، ابوالزکریا (۱۴۰۳) *معانی القرآن*. الجزءالاول. الطبعه الثانی. بیروت: عالم الکتب.

الفراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱۴۲۴) *کتاب العین: مرتباً علی حروف المعجم*. الجزءالرابع. ترتیب و تحقیق: عبدالحمید هنداوی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

القیروانی، رشیق (۱۴۰۱ ق) *العُمده، فی محاسن الشعر و آدابه و نقده*. الجزءالأول. الطبعه الخامسه. بیروت: دارالجیل.

ماحوزی، مهدی (۱۳۷۴) *شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی*. تهران: اساطیر.

مؤذنی، علی‌محمد و زهیر طیب (۱۳۹۷) «بررسی تأثیر استدراکات بلاغیون بر روایی و پایداری ساختارمندی *ایضاح‌البلاغه* خطیب قزوینی». *پژوهشنامهٔ نقد ادبی و بلاغت*. سال هفتم. شمارهٔ ۲: ۱۹۵-۲۱۴.

مؤذنی، علی‌محمد و زهیر طیب (۱۳۹۸) «گزارش اشکالات خطیب قزوینی بر آرای دانشمندان متقدم و معاصر خود در علم معانی با تکیه بر رُبع اول کتاب الایضاح فی شرح تلخیص المفتاح». *فنون ادبی*. سال یازدهم. شمارهٔ ۱ (پیاپی ۲۶): ۱-۱۶.

المبرد، ابی‌العباس (۱۴۱۶ ق) *الکامل فی اللغة و الادب*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

مدنی، صدرالدین سید علیخان (۱۳۸۹ ق). *انوار الربیع فی انواع البدیع*. الجزء الخامس. به‌کوشش شاکر هادی شکر. کربلا: مکتبه العرفان.

مصفا، ابوالفضل (۱۳۵۷) *فرهنگ اصطلاحات نجومی*. تبریز: دانشگاه تبریز.

مطلوب، احمد (۱۴۱۴ ق) *معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها*. الطبعه الثانیه. لبنان: مکتبه لبنان ناشرون.

منوچهری دامغانی، احمدبن‌قوص (۱۳۸۵) *دیوان*. به‌کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی. چاپ ششم. تهران: زوار.

وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۴۲) *دیوان وحشی بافقی*. با مقدمهٔ سعید نفیسی. تهران: جاویدان.

الهاشمی، السید أحمد (۱۹۹۹ م) *جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع*. ضبط و تدقیق و توثیق. یوسف الصمیلی. رقم الطبعة. صیدا. بیروت: المکتبة العصیریة.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۳) *فنون بلاغت و صناعت ادبی*. چاپ دوم. تهران: توس.